

بسمه تعالی

جزوه اول از سیر مطالعاتی « معنویت های نوظهور در ایران »

پیشگفتار

کار با فرق، کار با ظلمت و تاریکی است و تابیدن ظلمت به قلب انسان، همان کار ابلیس است. ما باید نور را که همان قرآن و روایات است، به قلب خود بتابانیم؛ چراکه قلبی که خالی از نور الهی باشد، خیلی زود دچار وسوسه شیطان می شود. باید دانست که عرفان های نوظهور و کاذب با بقیه فرق یک تفاوت عمده دارد و آن اینکه مثلاً وقتی یک وهابی می خواهد وهابیت را تبلیغ کند سعی دارد که ولایت حضرت علی علیه السلام را از دل مسلمین بیرون کند و صراحتاً می گوید که مسلمان باید دست از عقاید خود بردارد. اما عرفان های نوظهور به هیچ عنوان نمی گویند که مسلمان و مسیحی دست از عقاید خود بردارند، بلکه مسیحی را مسیحی تر و مسلمان را مسلمان تر جلوه می دهد درحالی که واقعیت ماجرا چیز دیگری است.

این فرقه ها قارچ وار رشد می کنند و باید به سرعت برای مقابله با آنها چاره ای اندیشید.

آشنایی با معنویت های نوظهور

از جمله جریان های جدید اجتماعی در کشور ما، معنویت های جدید است که از آن به عرفان های نوظهور نیز یاد می شود. این جریانها امروزه به گونه ای شگرف در حال تولید و تکثیر هستند و در اینجا سعی داریم به بررسی و شناخت این عرفانها بپردازیم. در ابتدای این نوشتار، یادآوری نکته ای در باب عرفان های نوظهور ضروری است و آن اینکه برخی گمان می کنند پرداختن به

نقد عرفانه‌های بدلی و معنویت‌های جدید لازم نیست؛ چراکه باعث ترویج آنها می‌شود. یادآور می‌شویم خطر این نگرش مقدس مآبانه کمتر از تبلیغ معنویت‌های بدلی نیست. بی‌شک ماموریت اصلی متولیان دینی در درازمدت، عرضه معنویت‌های اسلامی، آن هم به روش مناسب و متناسب با نیاز و شرایط مخاطب است. در کنار این سیاست اساسی در کوتاه مدت نمی‌توان و نباید در مقابل هجوم سنگین معنویت‌های جدید سربه‌زیر برد و فضای عمومی جامعه را به حال خود رها کرد. باید دانست برخی افرادی که در دام معنویت‌های معنویت‌های جدید افتاده‌اند، تصور می‌کنند مفاهیم مطرح شده در عرفان‌های نوظهور با معنویت اسلامی سازگار است، بنابراین برای این گروه باید اثبات شود که جنبش‌های معنوی جدید، مبانی مخصوص به خود دارند و با معنویت اسلامی و مبانی دینی ناسازگارند.

همچنین برای آن دسته از آسیب‌دیده‌های این جریانها که هم‌اکنون بدان تعلق خاطر پیدا کرده‌اند، باید ناکارآمدی عرفان‌های نوظهور اثبات شود، نه کارآمدی معنویت اسلامی. از این رو لازم است مبانی عرفان‌های نوین و تعلیمات آنها را نقد و اشکالات آنها را برطرف کرد. در چند سال گذشته بیش از هفت میلیون جلد کتاب از چند جریان محدود به صورت رسمی به زبان فارسی چاپ شده است، بسیاری از آموزه‌ها و تعلیمات این گروهها در قالب فیلم و کارتون از تلویزیون ایران پخش می‌شود مانند: فیلمهای پنجره، ندای درون، بانوی خانه خاکستری. این شیوع عرفانه‌های کاذب، به ما می‌فهماند که باید با پرداختن به آموزه‌های این مکاتب، به علاج آسیب‌دیده‌ها و پیشگیری از ابتلای سایرین پرداخت.

باکمی تأمل در آموزه‌های این گروهها – همچون عرفان حلقه و رام – معلوم می‌شود این جنبشها دسته‌ای از ادله دینی را دست‌آویز قرارداده و تفسیرهای جدیدی عرضه کرده‌اند که به ظاهر با قرائت‌های علمی دینی درست‌تر نیست و مخاطب آنها هیچگاه احساس نمی‌کند که از باورهای دینی خود فاصله گرفته است.

بستر رویش یا علت پیدایش

دنیای امروز شاهد افزایش آمار افرادی است که دچار استرس، اختلال روانی و روان پریشی اند. از نگاه روانشناسی، وجود بحران در بُعد روح و روان مشخصه هایی دارد و فقط به بعضی از این عوارض، بحران اطلاق شده است؛ اما باید اذعان کرد از آنجا که تنشهای به ظاهر سطحی به عدم تعادل روحی دامن می زنند، فرساینده و آزاردهنده اند و اگر در مراحل ابتدایی به آنها بحران اطلاق نشود، بی شک می توانند بستر شکنندگی روان (بحران روانی) را فراهم آورند. همین رنجشهای درونی و ناملايمات روانی است که یکی از علل پیدایش معنویت های جدید است. این عامل نه بستر و زمینه، که «علت» پیدایش بسیاری از جنبش های معنوی جدید است. جالب اینکه امروزه شمار بسیاری از کسانی که حامل یک پیام معنوی و صاحب مسلکی عرفانی اند، افرادی هستند که دوره ای از بحران را پشت سر گذاشته و به مدد دسته ای از عوامل توانسته اند «برون رفتن از بحران» را تجربه کنند. تجربه موفق ایشان در فرار از بحران یا احیاناً فرونشاندن و مهار آن، باعث شده «عوامل برون رفت» را به جای معنویت و گاهی با نام عرفان، مطرح و تبلیغ کنند.

بررسی های میدانی در غرب حاکی از آن است که فشارهای شکننده زندگی ماشینی، تشدید بیماریهای روانی، انزوا و بی اعتمادی از یک سو، در شکل گیری معنویت های نوپدید سهم جدی داشته است.

ویژگی ها

برخی از ویژگی های معنویت های نوظهور از قرار زیر است:

1- رهبر بحران دیده

درمیان مهمترین نویسندگان معنویت‌گرای دهه اخیر، افراد زیادی یافت می‌شوند که خود روزی دچار بحران بوده و شکست‌ها و ناکامی‌هایی را پشت سر گذاشته‌اند. خانم دبی فورد که امروز در کشور ما چندین اثر از وی به فارسی ترجمه شده است، از اعتیاد خود یاد می‌کند؛ جای دیگر از شکست در ازدواج و طلاقش می‌گوید. همین‌طور از جدایی والدین و به هم ریختن کانون خانواده پدری سخن به میان می‌آورد. پال توئیچل، رهبر و موسس انکار از به هم ریختگی روانی و اعمال دیوانه‌وار خود در جوانی یاد می‌کند. پائولو کوئلیو از اعتیاد شدیدش به مواد مخدر، ناهنجاری جنسی، سابقه چندبار بستری شدن در بیمارستان و تحمل شوک برقی ازدواج‌های ناموفق پرده برمی‌دارد و نجات خود از بحران‌های اخلاقی و روانی را در سایه مشاوره، مدی‌تیشن و تمرین می‌داند. نمونه‌هایی از این دست بسیارند که در اینجا مجال ذکر همه آنها نیست.

2- نگاه تک بعدی

امروزه دو دسته معنویت در کشور ما فعال‌اند؛ دسته اول معنویت‌های کهن مانند یوگا، بودیسم و تائو؛ دسته دوم معنویت‌های جدید که معمولاً نگاه روان‌شناسانه داشته و عمر چندانی ندارند؛ مانند وین دایر، شاکتی گواین، کاترین پاندر، اشو و کوئیلو.

از معنویت‌های کهن که بگذریم، کلیدی‌ترین نکته در باب عرفان‌های نوپدید اینک، آنها نیامده‌اند به داد فطرت حقیقت‌خواه و خداطلب انسان برسند و کام‌تشنه آدمیان بریده از معنویت را سیراب کنند؛ بلکه آمده‌اند تا بشر خسته از زندگی ماشینی را آرام سازند و روان ناآرام او را موقتاً تسکین دهند؛ به عبارت دیگر، آمده‌اند انسان مدرن را با فرهنگ و تمدن جدید غرب سازگاری دهند و تحمل او را برای پذیرش وضع موجود، بالا ببرند. از این رو در بازار، یافتن حقیقت‌اهمیتی

ندارد؛ بلکه تحصیل آرامش مهم است و همه برنامه های به ظاهر معنوی و آداب و آیین ها، برای حل مشکلات موجود طراحی شده اند، نه برای رشد و به کمال رساندن انسان.

نکته دیگر اینکه، عرفان های کاذب، بسیاری از ارزش های انسانی را برای تحصیل آرامش، به قربانگاه می برند؛ به گونه ای گاهی ستم نه تنها قبحی ندارد، بلکه ستم پذیری فضیلت محسوب می شود و سکوت در برابر تجاوز، فلسفه و توجیه پیدا می کند. فالون دافا معتقد است: تلاش برای نجات مظلوم، خیانت به اوست؛ زیرا مانع تزکیه او می شود و اصولاً اگر به کسی ظلم شود، او در حال تهذیب نفس بسر می برد و مظلوم، کسی است که در زندگی های پیشین خود، ظالم بوده است.

عرفان های نوظهور، اغلب تک بعدی اند؛ یعنی بر جنبه خاصی از روح یا ساحت وجود انسان تاکید دارند و بسیاری از ابعاد وجودی انسان را فراموش کرده اند. گاهی هم آن بُعد خاص، خصیصه ای منفی است که به جای این مزیت تبلیغ می شود؛ مثلاً در شیطان پرستی مدرن، تمرکز افراد بر امیال زمینی است و تلاش می شود گناه کردن به دور از قبح و حتی به عنوان ارزش تبلیغ می شود.

3- هماهنگی های پشت پرده

اگر چند نفر که با هم ارتباطی ندارند، از گوشه کنار عالم و یا از چند محیط علمی به صورت جداگانه یک نظر خاص را تبلیغ کنند و از یک ایده مشخص دفاع کنند، خواننده به صحت مطلب پی می برد و این اتفاق را - که در متون اسلامی به آن تواتر گفته می شود- دلیل بر استحکام آن ایده می داند. این هماهنگی ناخواسته بین چند صاحب نظر در یافته های علمی، هم زمینه مقبولیت آن ایده را فراهم می سازد و هم حکایت از حقیقتی علمی دارد.

در بعضی از جریان های معنویت گرای جدید، درکنار همکاری های به ظاهر علمی و پژوهشی، هم فکری های تشکیلاتی و منسجم وجود دارد که برای ناظر بی طرف، ایجاد سوال و ابهام می کند. جمعی از نویسندگان مطرح دنیای امروز در این زمینه با یکدیگر تعامل تشکیلاتی-علمی دارند و در حقیقت یک تیم هماهنگ به حساب می آیند. نگاهی به محتوای کتب ایشان به وضوح بیانگر هماهنگی در تدوین و تالیف آثار ایشان است. جنبش استعداد بشری و کلیسای اتحاد، نمونه بارزی از این همکاری تشکیلاتی است.

4- تناقضات

در معنویت های جدید، دین و مذهب و در یک کلمه، شریعت، جایی ندارد. یکی از تعارضات آن معنویت ها آن است که از یک طرف احکام عبادی، مناسک و عبادات رایج در ادیان را محکوم می کنند و از طرف دیگر خود عبادت هایی جدید و مناسکی ویژه با آدابی خاص به پیروان خویش آموزش می دهند. نماز را لازم نمی شمارند؛ اما خود مدل هایی از عبادت و ذکر و خلوت نشینی را ضروری معرفی می کنند. مثلاً در مکتب اکنکار، شریعت های رایج کنار گذاشته می شود و مناسک ادیان، محکوم می گردد؛ اما روزه روز جمعه لازم شمرده شده است؛ به این صورت که فرد در خانه بنشیند، از اجتماع کناره گیرد، ذهن خود را بر استاد زنده آک متمرکز کرده و فقط به او فکر کند.

عرفان های جدید، اماکن پذیرفته شده در ادیان همچون مسجد، حسینیه، معبد و کلیسا را مردود اعلام کرده اند؛ اما هرکدام به طریقی، مکانی مقدس برای عبادت ابداع نموده اند. اشو، مکانی به نام «کمون بین المللی اشو» را در هند پایه گذاری کرد. سای بابا، کاخی به نام «آشیانه صلح برین» دارد که در اعیاد همه ادیان، در آن مراسمی برگزار می شود و همچنین محل ملاقات و تشریف وی است که پیروانش در آنجا او را دیدار می کنند.

عرفان های جدید، از پیامبران نام می برند و گاهی از ایشان تمجید می کنند؛ اما جایی برای پیامبران الهی در زندگی معنوی بشر باز نمی کنند. در جنبش های نوین، به جای پیامبران، رهبران معنویت مدرن قرار دارند و به جای منجی و موعود، افرادی چون «جن گیر»، «جادوگر» و «مرتاض» معرفی می شوند.

در بسیاری از عرفان های جدید، بهشت و جهنم اخروی انکار می شوند؛ اما خود نوعی از بهشت و جهنم و نظام محاسبه اعمال را تبلیغ می کنند. این نظام جدید که در قالب ایده «کارما» مطرح است، برای راحت طلبان جذابیت دوچندان دارد.

در معنویت های جدید به جای حیات اخروی که همه ادیان الهی بر آن تکیه کرده اند - تا جایی که یک سوم آیات قرآن در مورد زندگی پس از مرگ است - مفهومی به نام تناسخ وجود دارد. تناسخ یعنی وارد شدن روح فرد مرده به کالبد کودک تازه متولد شده و یا به جسم موجوداتی دیگر حتی در اشیای بی جان است.

5- تحریف مفاهیم معنوی

پاره ای از مفاهیم در معنویت های جدید به گونه ای تفسیر شده اند که با تفسیرهای دینی تفاوت بنیادین دارند. کسی که قصد دارد معنای دقیق مفاهیم هر مکتب را بداند، باید تعریف هر واژه را از متون همان مکتب جويا شود. در کشور ما خوانندگان کتاب های معنویت وارداتی در بیشتر موارد با خوش بینی بیجا با این ایده ها و گفته ها روبه رو می شوند و به راحتی آن را می پذیرند.

بسیاری از مفاهیمی که در متون دینی معانی متعالی و الهی دارند، در معنویت های نوپدید با عینک این جهانی دیده شده و کاملاً با نگرش انسان محورانه معنا شده اند؛ مفاهیمی مانند دعا، عبادت، شکرگزاری، خودمقدس، فطرت، عرفان و حتی واژه خدا با همین مشکل روبرو است. امروزه تحریف مفاهیم با دو روش دنبال می شود:

روش اول معرفی کانال های جایگزین برای ارتباط با غیب است؛ به این معنا که تلاش می شود مدل های جدیدی از ارتباط با ماورا را معرفی نمایند و این عمل را همچون ارتباط با خدا، مقدس و مثبت جلوه دهند. این تحریف، دست کاری در روش ارتباط گیری با غیب و تغییر نگرش مخاطب نسبت به اتصال با ماورا است. نمونه برجسته این روش، تقدیس جادو در سینمای دو دهه اخیر است؛ به گونه ای که یکی از پرفروش ترین محصولات هنری برای کودکان، هری پاتر بوده است.

روش دوم، ارائه تفسیر جدید از مفاهیم معنوی کهن است. به عنوان نمونه، یکی از مفاهیم معنوی کهن، مفهوم دعا است. این مفهوم که معنایی کاملاً جدید یافته است، به صورت برجسته ای در معنویت های جدید توصیه می شود؛ تا جایی که ماموریت چند عنوان از کتاب های کاترین پاندر، تفسیر این مفهوم است. در معنویت های جدید، دعا نه به معنای ارتباط با خالق هستی، که به معنای ارتباط با نیروی درونی خود است؛ به علاوه انسان در این مدل از دعا، خواسته خویش را نه از خدا، که از قوه ذهنی خود - به شکل جمله های تاکیدی- طلب می کند. بالاتر اینکه، دعا کننده به هیچ گونه خشوع و خضوعی ترغیب نمی شود؛ بلکه با تکبر و نخوت، مطلوب خود را در قالب فرمان و دستور صادر می کند.

6- عقل گریزی

قوه اندیشه یکی از شئون آدمی است که در کنار دل، جایگاهی بس رفیع در حیات معنوی او دارد. گاهی امیال و هوا وهوس مانع می شود که عقل انسان، مدیریت قوای او را به دست گیرد؛ اما «عقل» ذاتاً برای دستیابی به حقایق و معارف توحیدی نه تنها مانع تراشی نمی کند، بلکه همگام با قلب در پی زنده کردن ظرفیت های الهی انسان است. پس عقل و دل هم افق هستند و عقل در ساحت عالم معنا، انسان را در ادراک حقیقت مدد می رساند. اهل معرفت بسیار بر این

نکته تصریح کرده اند که برای کسب معرفت حقیقی در کنار راه دل، راه عقل هم بسیار کارآمد است.

در پاره ای از ساحت ها عقل نمی تواند به طور مستقل شهودهای عرفانی را درک کند؛ ولی حاصل مکاشفه را نفی نمی کند و از این جهت موضع «انکار» ندارد. «اگر قلب کسی به نور الهی منور شود، عقل او نیز به این نور روشن می شود و عقل در حکم کردن، از قلب تبعیت می کند؛ چون عقل قوه ای از قوای قلب است.»

اشکال کار در معنویت های جدید، بی اعتنایی به قوه عاقله انسان است. بسیاری از این مکاتب با این شعار که سلوک معنوی، کار دل است و فعالیت ذهن، کار قوای عقلانی و محاسبه گر انسان است، عقل را منشا تشویش های ذهنی و پراکندگی حواس معرفی کرده و قبل از آنکه آن را مددکار و یاور ببینند، با دیده مانع و مزاحم به آن می نگرند.

آنها نه تنها جایی برای عقل در حیات معنوی انسان در نظر نمی گیرند، بلکه اساساً درک صحیحی از قوه عاقله انسان ندارند و از اول با به میان آوردن اینکه «راه معنویت، راه دل است»، صلاحیت را از عقل می گیرند و مانع حضور آن در تدبیر قوای روحی و معنوی انسان می شوند.

آنچه در جنبش های جدید، عقل نامیده می شود، نه عقل منور و ملکوتی، که همان عقل جزئی نگر و معاش اندیش آدمی از نگاه غربیان است که گاهی به آن عقل ابزاری هم می گویند.

7- خلافت اعتقادات

جنبش های جدید معنوی، مخاطبان خود را به معنویت و عرفان فرامی خوانند؛ اما ادعا می کنند که هیچ باور و عقیده ای را ترویج نمی کنیم. رهبران این جنبش ها از اینکه کسی اندیشه خود را تبدیل به اعتقاد نماید، به شدت نهی می نمایند. پرسش این است که آیا ممکن است کسی «نظام باورها» نداشته باشد؟! جالب اینکه به مخاطب خود می گویند: اندیشه و نظام اعتقادی ما باور

نیستند و دیگر آیین ها و مکاتب، باور دارند. آنها دائماً شعار می دهند: «هیچ باوری درست نیست. ما هیچ باوری را تبلیغ نمی کنیم؛ ما فقط از شما می خواهیم اینگونه باشید.»

خود این گزاره به تعبیر اهل فن، یک «گزاره خودستیز» است؛ یعنی خودش، خودش را باطل می کند. به عبارتی فقط در صورتی می توان آن را پذیرفت که خودش را هم باطل بدانیم؛ چراکه جمله «هیچ باوری درست نیست» خود یک باور است که برای اثبات نادرستی اش، «تصور آن» کافی است.

8- ماده گرایی معنوی

امروزه جنبش های معنوی فراوانی در دنیای غرب شکل گرفته و یا در حال شکل گیری است. برخی تصور می کنند هم اکنون غرب درهای تمدن خود را به روی فرهنگ شرق گشوده و فرهنگ و معنویت شرق در حال صدور به غرب است. با موشکافی درست، روشن می شود که ماجرا صورت دیگری دارد.

ابتدا باید توجه کرد که سیر تقابل شرق غرب مراحل داشته و غالباً با سلطه جویی غرب همراه بوده است. برتری طلبی غرب بر شرق ابتدا به صورت استعمار کهن و استعمارگری بوده است. در مرحله بعد، با کنترل مالی و گسترش تجارت به شرق و تسلط صنعتی و تجاری توأم شده است. در قدم سوم، نوبت به استیلای فرهنگی رسید که تلاش می شد ارزش های زندگی و هنجارهای فرهنگ غربی به شرق صادر شود و سبک زندگی غربی به عنوان الگوی برتر و هنجارهای غربی به عنوان ارزش برتر مطرح شود. اینک در مرحله چهارم قرار داریم؛ غربیان که نتوانستند در مقابل دین گرایی مردمان مغرب زمین از لیبرالیسم دفاع کنند، آمده اند تا اقبال بشر غربی را به میراث معنوی شرق چاره کنند.

روشن است که غرب در عرصه معنویت دچار «بن بست مضاعف» است؛ یعنی موقعیتی که دو گزینه انتخابی متناقض دارد و انتخاب هر کدام به معنای دهن کجی به گزینه دیگر است و درعین حال، هر دو گزینه نامطلوب و غلط است؛ اما فرد از سر ناچاری باید یکی را انتخاب کند. گزینه اول «بی معنویت» و گزینه دوم «خودشیفتگی معنوی» است. خودشیفتگی، قبول این تفکر است که هرکس فقط خودش مهم است و انسان باید شیفته خودش باشد. در خودشیفتگی، به زحمت انداختن خود نه تنها غیرلازم، که غیرمطلوب به حساب می آید و اساساً باید حضور دیگران را در زندگی خود محدود کرد؛ مگر آنکه این حضور سهمی در خوشی و رفاه ما داشته باشد. آنچه در معنویت های نوین بروز یافته، نوعی از خودشیفتگی است که با تمرکز بر تقدس خود، صبغه (رنگ) معنوی پیدا کرده و دنبال ایجاد نوعی حیات معنوی برای بشر غربی است

درنتیجه بشر غربی به سمت معنویت که شرق ارائه می دهد گرایش یافت. اما غربیان که نتوانستند بازگشت بشر غربی را به معنویت شرقی تحمل کنند، آمده اند تا آموزه های معنویت شرق را با مبانی تمدن غرب جمع کنند و معنویت شرقی را «بومی سازی شده» در اختیار غربیان قرار دهند. دولتمردان غربی تلاش می کنند که از شرقی شدن غرب جلوگیری کنند تا این امر منجر به تغییر در بنیادها و ریشه تمدن غربی نشود.

درنتیجه، برخلاف معنویت های شرقی که حقیقتاً در آن غایتی درونی و روحی تعقیب می گردد و پرداختن به گنج درون و توجه به ماورا، ارزش محسوب می شود، در غرب نگاه ابزاری به معنویت مطرح است؛ از همین روی، تلاش می شود بدون جستجوی درونی، از فواید روانی معنویت های شرقی بهره مند شوند. مهمترین تفاوت شرق با غرب در باب معنویت همین است که انسان شرقی در پی گم شده درونی و تحول روحی است؛ اما بشر غربی به دنبال تسکین است. در معنویت های شرقی نوعی کمال گرایی و تکامل روح دنبال می شود؛ درحالی که در غرب، موفقیت مالی،

رضایت درونی، نشاط روانی و ایجاد هیجانات مثبت مطرح است. چنین رویکردی چنان محسوس است که پاره ای از اندیشمندان غربی نام «ماده گرایی» بر آن نهاده اند.

غایت در معنویت های نوظهور

بررسی عرفان های نوپدید، دربردارنده یک پرسش اساسی است و آن اینکه، غایت و مقصد سیر عرفانی که مدعیان عرفان های نوپدید ادعا می کنند، چیست؟ یعنی قله ای که سالک عالم معنا بعد از طی طریق باید آن را فتح کند، کدام است؟

پاسخ هر فرقه به این پرسش هرچه باشد، معیار دقیقی است که با آن می توان سستی یا استحکام شالوده آن مکتب را بدست آورد، در بسیاری از جنبش های معنوی، «کشف حقیقت و دستیابی به آن»، هدفی مشترک و البته مبهم معرفی می شود. چنین هدفی اگرچه به خودی خود درست است، اما مشکل این است که هر شخص یا گروه، حقیقت را به گونه ای متناسب با ایده های خود تفسیر می کند و آن را همان چیزی می داند که خود معرفی می نماید. مشکل بزرگتر اینجاست که حتی اگر هدف، رسیدن به ذات خداوند معرفی شود، ابزارهایی که برای دستیابی به این هدف توصیه می کنند و مسیری که نشان می دهند، ساختگی است و از آنجا که به گونه ای قطعی نمی توان از ناحیه خداوند تاییدی بر آن ذکر کرد، بدون پشتوانه و مخدوش است.

پرسش یادشده درواقع به این نکته برمی گردد که حقیقت چیست و کدام غایت شایستگی دارد انسان سرمایه عمر خویش را برای دستیابی به آن صرف کند؟ درمکاتب مختلف چنین غایتی به صورت های متعدد تصویر شده است و هریک، نوعی از غایت را معرفی کرده اند.

همان طور که گفته شد هر یک از مکاتب نوظهور و معنویت های نوپدید یک هدف دارند که هدفی نادرست است، اما آنچه بیش از همه تاسف آور است، هدف و غایتی است که در مدیتیشن متعالی (tm) ترسیم شده است. بنیان گذار این مرام به ظاهر معنوی، ماهاریشی ماهاش است که

با ابتکاری بی نظیر و خلاقیتی مثال زدن، بزرگترین خدمت را به دنیای غرب ارائه کرد. وی توانست مکاتب عرفانی شرق آسیا را براساس مبانی تمدن غرب عرضه کند. این عرفان از یک طرف بودیسم و هندویسم را با خود دارد و از طرف دیگر به اصالت انسان و دین زدایی (اومانیسم و سکولاریسم) که ریشه تمدن غرب است، کاملاً پایبند است. در این مرام، عقیده بر این است که باید ذهن را سامان داد؛ چون ریشه تمام مشکلات به آشفتگی و پراکندگی ذهن برمی گردد. نگاه متمرکز به شمع یا تکرار مداوم صداهای بی معنا (که نام آن را مراقبه می گذارند)، همه یک هدف دارد و آن، تخلیه فشارهای روحی و روانی است؛ زیرا با این کار، ذهن از مشغولیت های گیج کننده و اضطراب آور نجات می یابد.

دلیل ترکیب عرفان های شرقی با مبانی غربی در این مرام این است که هدف در هردو، «فرار از رنج» است. بازگشت متوالی ارواح به عالم دنیا و تناسخ که در عرفان های شرقی به جای معاد و حیات اخروی نشسته، کاملاً با فرهنگ و تمدن غربی همسو است؛ زیرا در هردو، خدا، پیامبران و شریعت، محو شده اند. به عبارت دقیقتر، هدف اصلی معنویت های غربی برآمده از مکاتب شرقی، تحصیل زندگی دنیوی آرام و راحت است؛ آن هم بدون خدا. به همین دلیل، به صراحت اعلام کرده اند که می توان بدون خدا و معاد، آرامش معنوی را تجربه کرد!

امروزه مدی تیشن را با نشان عبادت به دیگران معرفی می کنند، مدی تیشن به خوبی قادر است در برابر فشارهای شکننده تمدن سرمایه داری، از پیروان خود افرادی مطیع و سربه راه تربیت کند؛ کسی که تنه به تنه سرمایه داری جهانی نزند. تربیت افرادی راضی و قانع، غایت مدی تیشن است تا توانایی ها و استعدادها به طور خودکار در خدمت تحکیم نظام سرمایه داری غربی قرار گیرد. وجه مشترک کتاب هایی که امروزه مدی تیشن را تبلیغ می کنند، یک مطلب است: «کامیابی در زندگی شخصی و رضایت از محیط.» بنابراین برای رسیدن به مدی تیشن متعالی، کسی حق ندارد به نیمه خالی لیوان فکر کند و همه باید خود را با اوضاع جاری هماهنگ کنند و

چون نمی توان جهان را تغییر داد، باید اهداف و آرمان های خود را با نظام حاکم بر دنیا تطبیق داد!

در مرام شیطان پرستی همه چیز در یک امر خلاصه می شود و آن هم ایده «خودخدایی» انسان است. تمام چیزهایی که در کتاب «انجیل شیطانی» مورد حمله انتوان لایو قرار می گیرد به این علت است که با این ایده ناسازگار است؛ بنابراین تمام مفاهیم مقدس باید محو شوند تا انسان بتواند خدایی کند و همه چیز را به خدمت خود گیرد. لایو می خواهد انسان را از قید بندگی همه چیز حتی خدا رها کند و او را نه فقط در مقام سروری کائنات، بلکه در جایگاه خدایی بنشانند. از نگاه لایو، انسان نباید به کمتر از خدایی قانع شود؛ البته خدایی بر همه چیز جز هوای نفس و امیال شهوانی. پس سلطان هستی، انسان است و سلطان انسان، امیال و لذات او.

البته شیطان پرستی به هدف دیگر هم دعوت می کند و آن هم «قدرت» است. بزرگترین جذابیت شیطان پرستی برای جوان بحران زده غربی، «وعده قدرت» است. شیطان پرستی از آنجا که به نیرویی به نام شیطان دعوت می کند و این نیرو را دارای قدرت های بی پایان می خواند، به پیروان خود وعده «قدرتمند بودن» می دهد. در آیین شیطان پرستی، «زیست مقتدرانه» بیش از همه با روی آوردن به یک نقطه اتکای بیرونی، یعنی نیروی شیطان تعقیب می گردد.

غایت در علوم فرا روانشناختی

به این متن دقت کنید:

«حتی اشیای بی جان مانند صندلی، میز و ساختمان، دارای انرژی سیال هستند ... این کتاب، اصول تئوریک را به شما آموزش می دهد؛ در عین حال به شما نشان می دهد که چگونه می توانید در چهاردیواری شخصی خود، با ابزاری مختصر، جریان مثبت را تقویت کنید ... به یاد داشته باشید که شعار این است؛ فضای کارتان را مرتب کنید، تا ذهنی آرام داشته باشید.»

جملات بالا به روشی به نام «فنگ شویی» مربوط است؛ به این معنا که تمام اشیای پیرامون ما، دارای انرژی فعال هستند؛ به گونه ای حتی اشیای بی جان نیز انرژی سیال دارند. امروزه برخی افراد حتی برای چیدن لوازم خانه و تزئین اتاق خواب و تنظیم ابزار در محیط کار، از قواعد فنگ شویی پیروی می کنند.

بزرگترین هنر فنگ شویی، پیدا کردن محیطی است که در آن انرژی به صورت مثبت وارد زندگی شده و افراد از این طریق نشاط روحی را تجربه نمایند. در «ریکی» هم ادعا می شود که انسان می تواند در فرآیندی معنوی با راهکار همسویی، مقدار زیادی انرژی کیهان را دریافت کرده، آن را از خود عبور دهد؛ یعنی با باز شدن مرکز انرژی (چاکرا) در فرد، بدون اینکه تخلیه صورت بگیرد، مقدار مناسب انرژی به فرد نیازمند منتقل می شود و بدین وسیله، شفا و بهبودی و تجربه ای روحی حاصل می شود.

«هیپنوتیزم» هم یکی از حالات روانی انسان و فرآیندی شبیه خواب است که بر اثر القای طولانی هیپنوتیزم کننده، تمرکزی قوی در شخص ایجاد می شود و در این حالت می تواند به بهبود وضعیت روانی و جسمی او کمک کرد.

مرام های پیش گفته و فنونی از این دست، تحت عنوان عرفان های فراروان شناسی و فراعلم مطرح اند و رنگ تجربی و علمی دارند. امروزه شاهدیم که اموری مثل فنگ شویی، ریکی، هیپنوتیزم، انرژی درمانی، مدی تیشن، موسیقی درمانی، طالع بینی و موارد متعددی از این قبیل، به گونه ای توضیح و تفسیر می شوند که گویا می توانند انسان را از دین و شریعت بی نیاز کنند؛ یعنی با رنگ و لعاب عرفان و معنویت، به تشنگان معرفت عرضه می شوند. در معنویت های فراروان شناختی، غایت در همین زندگی ترسیم می شود و دستیابی به قدرت های روحی و طبیعی، مطلوب و مقصود معرفی می شود و داشتن زندگی متفاوت و برخورداری از انرژی جسمی یا روحی را قله نهایی سلوک می خوانند؛ غافل از اینکه حتی اگر مدعیان این عرصه ها، همه در

پیمودن مسیری که ترسیم کرده اند، توفیق کامل یابند، فطرت جستجوگر بشر در طلب گوهری است که منشأ تمام این امور است و انرژی حیات، با دست توانای او خلق شده است. بدین ترتیب این پرسش بی پاسخ می ماند که آیا عالم هستی، کائنات و کهکشان ها با تمام وسعت خود و انسان با تمام عظمت خود، فقط برای دستیابی به مقصدی که معنویت های فراروان شناسی در پی آنند، خلق شده اند؟! هدف نهایی هستی کجاست؟

فرجام در ترازوی عقل

همه می پذیریم که در انسان، قوه ای حسابگر به نام قوه درک و تمییز وجود دارد که در اصطلاح به آن «عقل» گفته می شود. این قوه در امور مهم و اساسی زندگی، به راحتی قانع نمی شود و برای پرسش های کلیدی در عالم هستی، همه احتمالات را بررسی و جستجو می کند. با توجه به مطالب پیش گفته، اساسی ترین پرسش پیش روی ما این است: فرض می کنیم تمام آنچه عرفان های شرقی و غربی ادعا می کنند، حاصل شود؛ اگر حقیقتاً بعد از مرگ، جهان دیگری به نام آخرت وجود داشته باشد، آیا انسان می تواند مصالح از دست رفته را دوباره به دست آورد؟ چه کسی قادر است خسارت به بار آمده را جبران کند؟ آیا انسان می تواند گواهی پیامبران الهی را که در متون مقدس ادیان ابراهیمی انعکاس تام یافته و بر وجود جهان آخرت صحه می گذارد، نادیده بگیرد؟ با این فرض که وجود معاد قطعی نباشد، آیا می توان از «احتمال معاد» هم چشم پوشید و سرنوشت خطیر آدمی را محمل گذاشت؟ این درحالی است که وجود جهان پس از مرگ، موضوع مشترک تمام ادیان الهی است و دلایل عقلی گوناگون بر اثبات آن در کتاب های فلسفی و کلامی مسلمانان مطرح شده است.

در متون اسلامی از جمله قرآن کریم، از حیث عینی و نظری، توحید اساس و رکن محسوب می شود؛ به عبارتی، محور اصلی و اصول اعتقادات مسلمانان، خدامحوری است. مبدأ هستی، خداوند است و آنچه شایستگی غایت بودن را دارد، فقط ذات بی کران اوست.

در اسلام سیر انسان به سوی خداوند، سیر انفسی است؛ یعنی حرکتی که با منطق دین، از خویش آغاز می شود، به شهود و معرفت ذات حق پایان می یابد. این سیر از طریق دستورات الهی و در چارچوب دین دست یافتنی است و در این مسیر، تشخیص و برداشت ناقص انسان ها به تنهایی کافی نخواهد بود. غایت سیر سالک مسلمان، شهود ذات و اسماء و صفات خداوندی است که از آن به «فناء فی الله» یاد می شود. آنچه صلاحیت دارد که هدف نهایی سیر توحیدی را رقم زند، رسیدن به خدا یا همان «رضایت حق» است. شایان ذکر اینکه برعکس بسیاری از عرفان های شرقی که فنا در آنها به معنای نیستی و نابودی تصور می شود (معنای عدمی)، در متون اسلامی، تعبیر فنا به بقاست (معنای وجودی)؛ مقام بقای بعد از فنا، مقامی است که اتفاقاً برای نفی فنا، برای سالک بعد از اتصال با خداوند معرفی شده است.

در بینش اسلامی، خدای متعال محور عالم است. به جای اینکه خدای منزله از خطا مجبور باشد خود را بر خواسته های انسان منطبق کند، انسان خطاکار و تابع هوی و هوس باید برای رسیدن به کمالات، خویشتن را با دستورات خداوند سازگار کند.

باید دانست که عارفان حقیقی با صاحبان اعمال غیرعادی فرق دارند. این فرق را در قالب تمثیلی چنین گفته اند:

«اگر کسی در کویری دوردست برای یافتن آب زمین را حفر کند و پس از تلاش زیاد به چند سکه دست یابد، هرچند طلا با ارزش است، نباید فراموش کند که به دنبال آب (منبع حیات) بوده است و در این بیابان، سکه های طلا، تشنگی او را برطرف نمی کند. او موقتاً خوشحال می شود،

اما اگر دست از ادامه کار بکشد، ممکن است از تشنگی هلاک شود؛ اما اگر حفر چاه را ادامه دهد،

هم به آب می رسد و هم طلا را دارد.»

آخرین سخن اینکه، قدرت غیرعادی به خودی خود نه نشان عرفان است و نه ضد عرفان.

برگرفته از کتاب «کاوشی در معنویت های نوظهور»